

وحی پیامبرانه رسول اکرم و تفاوت آن با تجربه های عارفان و شاعران

عبدالمجید طالب تاش^۱

چکیده:

تجربه وحیانی پیامبران، مهم ترین حادثه تاریخی در جوامع بشری به شمار می آید که ارمغان آن، دریافت آیین و شریعت آسمانی و آشنایی انسان زمینی با مبدا هستی و آفریدگار خویش است. اما این مسأله که پیامبران چگونه مفاهیم وحی را دریافت می کنند و ارتباط وحیانی آنها از چه مکانیسم و کیفیتی برخوردار است، پیوسته توجه متفکران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است. براساس آیات قرآن تجربه وحیانی یک ارتباط دو سویه است که میان افق اعلی و نفس پیامبر رخ می نماید، و در فرایند وحی پیام الهی توسط خداوند و یا از طریق فرشته وحی بر نفس پیامبر فرود می آید تا آن را بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ نماید. امروزه کسانی در باره چگونگی مکانیسم وحی، به تحلیل روانشناختی پرداخته اند و در نتیجه آن را از نوع الهام شاعرانه و عارفانه به شمار آورده اند. نتیجه چنین تفکری این است که متن وحی از نفس پیامبر برمی خیزد و چون پیامبر در متن واقعیت اجتماعی تکون یافته در نتیجه متن وحی تحت تاثیر فرهنگ عصر نزول تدوین گشته است. طرح این مسایل در عصر حاضر، پژوهش در باره مکانیسم وحی و تفاوت آن با تجربه عارفان و شاعران را ضروری می نماید. در این مقاله که به روش تحلیلی - توصیفی و با استناد به آیات قرآن پژوهش شده است تفاوت های دریافت وحیانی پیامبر اسلام با تجربه شاعران و عارفان مورد بررسی قرار گرفته است و به این دستاورد علمی دست یافته است که خاستگاه شعر و عرفان نفس شاعر و عارف و فرهنگ اجتماعی آنهاست اما منشا و خاستگاه وحی، علم خداوند است و نفس پیامبر یا فرهنگ عصر نزول تاثیری در تولید قرآن ندارد.

واژگان کلیدی:

تجربه باطنی، وحی پیامبرانه، فرهنگ، نفس پیامبر، الهام

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

طرح مسأله:

واژه وحی در لغت به معنای اشاره سریع آمده است (ابن فارس / ۱۰۸۵) که گاهی در شکل انتقال پیام به صورت رمزی و کنایه ای حاصل می شود و گاهی از طریق اشاره با اعضاء و جوارح و بدون رد و بدل شدن هرگونه کلامی رخ می نماید (راغب اصفهانی / ۵۵۲) در وحی، ارتباط میان فرستنده و گیرنده به صورت پنهانی، اشاری و رمزی برقرار می گردد. (ابن منظور / ۱۵ / ۳۷۹) بر همین اساس به الهام باطنی وحی گفته می شود (فراهیدی / ۳ / ۳۲۰). رمزی بودن ارتباط میان فرستنده و گیرنده، و انتقال پیام به صورت اختصاصی و غیر قابل دریافت برای دیگران، بر پیچیدگی و رازآلود بودن پدیده وحی افزوده است. کاربرد واژه وحی در قرآن یک مفهوم گسترش یافته است که به عنوان خاصیتی از زندگی در مراحل مختلف تکامل اعم از جمادات (فصلت / ۱۲) و حیوانات (نحل / ۶۸) و در روابط میان انسان ها (مریم / ۱۱) راه یافته است. اما این نیرو در پیامبران شکل ویژه ای به خود می گیرد و همچون نوعی از خودآگاهی باطنی است که پیامبر، در آن حالت به یک تجربه اتحادی دست می یابد و پس از آرامش و اطمینانی که با «تجربه اتحادی» پیدا می کند، تمایل به آن دارد که آن را از حدود خود لبریز سازد، و در پی یافتن فرصت هایی است تا شکل تازه ای به اجزای مختلف زندگی اجتماعی ببخشد و با برانداختن کهنگی های حیات اجتماعی، خط سیرهای جدیدی را در برابر جوامع بشری قرار دهد (اقبال لاهوری / ۱۴۴).

شبهه همسانی وحی با شعر و عرفان

منحصر به فرد بودن تجربه های پیامبرانه، سبب شده است که دیگران در فهم مکانیسم وحی و چگونگی این ارتباط غیر عادی، با مشکل اساسی مواجه شوند. در تحلیل های صرفاً روانشناختی که در عصر حاضر از ناحیه برخی جستجوگران مسلمان و غیر مسلمان صورت گرفته است، وحی پیامبرانه را از جنس تجربه های شاعران و عارفان دانسته اند که پیامبر آن را در سطح بالاتری تجربه می کند. در نتیجه مفهوم وحی رسالی و کلام الله را نوعی الهام درونی و رمز دار می دانند که برای پیامبر الهی حاصل شده (حامد

ابوزید/۵۱۸) و پیامبر پس از فرایند وحی به رمز گشایی آن می پردازد و بر اساس شناسه های زبانی بشر آن را ترجمه می کند (همان/۵۲۰). این باور که میان وحی و الهام شاعرانه همسانی ماهوی وجود دارد، زمینه را برای این اندیشه آنها فراهم می نماید که وحی را دریافت پیامبر از عالم بالا و بیرون از شخصیت خود او ندانند بلکه محتوا و فرهنگ وحی را برخاسته از نفس پیامبر و شخصیت تاریخی و اجتماعی وی بدانند در نتیجه قرآن را یک محصول فرهنگی - اجتماعی به شمار آورند. (همان/۵۱۶). این گروه در تحلیل همسانی وحی و الهام شاعرانه نتیجه می گیرند که قرآن تحت تاثیر شخصیت پیامبر قرار گرفته، لذا تاکید می کنند که برخلاف دیدگاه سنتی، پیامبر اسلام نقش محوری در تولید قرآن داشته است. و از آنجا که شخصیت پیامبر در محیط اجتماعی عربی تکون یافته، مجموعه ای از فرهنگ، دانش، تصورات و تصدیقات آن جامعه، در شکل گیری شخصیت پیامبر نقش اساسی بازی می کند در نتیجه قرآن از همه جهاتش مبتنی و برخاسته از فرهنگ عصر نزول است. و چون در حجاز و در میان قبایل چادر نشین زندگی می کند، لذا قرآن هم عربی می شود و بهشت هم گاه چهره عربی و چادر نشینی پیدا می کند. همچنین بلاغت قرآن هم به تبع احوال پیامبر پستی و بلندی می پذیرد و باران هم که مورد توجه ساکنان شبه جزیره عربستان است، رحمت خدا شمرده می شود. این گروه با تلقی بشری از قرآن راه را برای ورود عرضیات در آن می گشایند تا به این نتیجه برسند که عرضیات، جزء گوهری قرآن نیستند در نتیجه می توان آنها را کنار گذاشت. از نظر این ها بعضی از جنبه های دین به طور تاریخی و فرهنگی شکل گرفته و امروزه دیگر موضوعیت ندارد. مثلا در مورد مجازات های بدنی که در قرآن مقرر شده است بر این باور اند که اگر پیامبر در محیط فرهنگی دیگری زندگی می کرد، این مجازات ها احتمالا بخشی از پیام وحی نمی بود. نیز در تقسیم بندی ذاتی و عرضی قرآن معتقدند نه فقط زبان اسلام، که فرهنگ آن هم عربی است. و لذا نه فقط زبان اسلام، که فرهنگ آن هم عرضی است. به این معنا که می توانست به گونه دیگری باشد (سروش/بسط تجربه نبوی/۵۵).

شبهه همسانی وحی با شعر، ابتدا توسط یکی از مستشرقان به نام «درمنگهام»

مطرح شد. وی با طرح « وحی نفسی محمد » ادعا کرد که پیامبر با نیروی عقل درونی خویش و در پرتو پاکی و تابناکی روح و روان خویش، بطلان عقاید و شیوه های بت پرستانه اعراب را درک کرد و برای بیان دیدگاه هایش گمان کرد که او همان پیامبر موعود است که قرار است خداوند برای هدایت بشر بفرستد اما این اطلاعاتی که فکر می کرد به او وحی شده است در حقیقت برگرفته از همان اطلاعاتی بود که از طریق یهودیان و مسیحیان دریافت کرده بود اما به گونه ای تجلی می کرد که گویی وحی آسمان است و خطاب آفریدگار به او القاء می شود. همچنان که عارفان و شاعران در یک سلوک معنوی و سیر باطنی به مرحله ای می رسند که مفاهیمی از نفسشان بر می خیزد که احساس می کنند دیگری به آنها القا می کند اما در همان حال نفس عارف و شاعر، همه کاره است و عبارت های موزون و مقفی را خود تولید می کند. از نظر این گروه، پیامبر نیز احساس می کند، فرشته وحی، مفاهیمی را به او القاء کرده است، اما در حقیقت، این شخص پیامبر و نفس اوست که خود، تولید کننده و آفریننده آن مفاهیم است. (حکیم / ۱۵۴)

تفاوت های وحی پیامبرانه با الهام شاعرانه

۱- دانشمندان اسلامی از دیرباز با استناد به آیات و روایات بر این باورند که پیامبران در مرحله اتحادی، صرفاً گیرنده متن وحی می باشند و نفس ارتقاء یافته شان تأثیری در شکل دهی محتوای وحی ندارد هر چند در توضیح و تفسیر متن وحی نقش اصلی و اساسی دارند. ابن خلدون تجربه پیامبرانه را جبلتی خدادادی می داند که خداوند در نهاد و سرشت آنها قرار داده تا بتوانند در لحظات خاصی هم سطح با فرشتگان قرار گیرند و پیام الهی را از فرشته پیام رسان دریافت نمایند. وی می نویسد: « پیامبران به فطرت بر مجرد و انسلاخ از همه امور جسمانی و روحانی بشر آفریده شده اند و به سوی فرشتگان افق برین ارتقاء می یابند تا در لحظه خاصی بالفعل نیز در افقی که به آن اختصاص دارند در آیند و در آن لحظه خاص، شنیدن خطاب الهی برایشان حاصل شود. خداوند، مجرد و انسلاخ از بشریت را در لحظه وحی از روی فطرت به پیامبران ارزانی داشته و آنان را بر آن سرشت بیافریده است. » (ابن خلدون/۹۸). تجربه پیامبرانه بر اثر ریاضت و یا درخواست پیامبر

حاصل نمی شود و آموزش یا ممارست در پیامبر شدن فرد خاصی تأثیر نخواهد داشت ، زیرا آنچه به او وحی می شود از افق برتر و عالم بالا تنزل می یابد و بر ظرف قلب او فرود می آید تا بدون دخل و تصرف در متن وحی ، آن را به مردم ابلاغ کند . اما الهام شاعرانه یک ملکه زبانی به شمار می آید که اگر چه آموزش آن دشوار است اما به واسطه ممارست برای شاعر حاصل می شود. (همان/۵۷۰) در حقیقت افکار شاعرانه ، انعکاس واقعیت خارجی نیست بلکه انعکاس احساسات درونی خود شاعر است . احساسات درونی شاعر به حسب اوضاع و احوال ، مختلف است و از این رو قضاوت های شاعرانه دستخوش اختلافات است (طباطبایی/اصول فلسفه و روش ریالیسم/۲۸۶) . در حالی که وحی یک پدیده فکری یا انعکاس حالت درونی نیست که برای پیامبر رخ داده باشد ، بلکه یک القای روحانی است که از عالم بالا انجام گرفته است. منتها در این میان چیزی که ما نمی توانیم آن را درک کنیم ، اگر چه یک واقعیت بوده و ایمان استوار به آن داریم، چگونگی برقراری این ارتباط است. (معرفت/علوم قرآنی/۲۹)

از آنجا که روح آدمی تعلق به عالم بالا دارد در شرایط خاصی از طریق خواب ، یاریاضت یا کهنات و.... می تواند تا حدودی وابستگی خود از عالم طبیعت را بکاهد و با اتصال به عالم برتر به حقایقی و مکاشفات دست یابد اما در همان حال ، این نفس آدمی است که در تجربه های باطنی غیر پیامبرانه از درون خود به آن حقایق می رسد نه اینکه از عالم بالا و توسط فرشتگان پیامی را به او القا کنند. مسعودی در توصیف کاهنان، به ارتقاء نفس آنها اشاره می کند که با رهایی از عالم طبیعت نسبت به حقایق آگاهی می یابد و می گوید: « نفس وقتی تنها می شود ، می اندیشد و چون بیندیشد، اوج می گیرد و ابر های علم باطن بر او می بارد و با چشم روشن بین می نگردد و با نور نافذ ، نظر می کند و روش مستقیم پیش می گیرد و از حقیقت اشیاء ، چنان که هست خبر می دهد.» (مسعودی/۱/۵۲۷) اما ابن خلدون این آگاهی های کاهنان را در حوزه تخیلات می داند که به فهم جرئیات بیش از کلیات می رسند ، در نتیجه آنچه بر زبان جاری می کنند به درست و غلط آمیخته است. (ابن خلدون/۱۰۰)

۲- از آنجا که وحی از عالم بالا بر نفس پیامبر فرود می آید در لحظه دریافت وحی در هوشیاری کامل به سر می برد و نسبت به صحت آنچه دریافت می کند یقین حاصل می کند و از مرتبه علم الیقین و عین الیقین نیز عبور کرده به مرتبه «حق الیقین» می رسد. اما در سایر تجربه های باطنی این یقین حاصل نمی شود لذا شیاطین قدرت نفوذ در وحی پیامبران ندارند ولی زمینه نفوذ در سایر تجربه های باطنی برای آنها فراهم است. به همین لحاظ منشأ وحی و الهام بر پیامبران کاملاً روشن و واضح است اما منبع و منشأ الهام در سایر تجربه های باطنی بر الهام گیرنده پوشیده و پنهان است، در نتیجه پیامبران هرگز در گرفتن پیام آسمانی دچار حیرت و اشتباه نمی شوند، زیرا بر منشأ وحی آگاهی حضوری کامل دارند. (معرفت / علوم قرآنی / ۲۴) این تفاوت را از سخن امام صادق (علیه السلام) می توان دریافت که در پاسخ زراره، چگونگی اطمینان پیامبر در دریافت های وحیانی را تشریح نموده است: «هرگاه خداوند بنده ای را برای رسالت بر می گزیند، به او آرامش و وقار ویژه ای می دهد، به گونه ای که آنچه از جانب حق به او می رسد، همانند چیزی خواهد بود که با چشم باز می بیند.» (همان/ همان صفحه)

۳- قرآن تاکید می کند که شیاطین شایستگی حضور در مراتب نزول قرآن ندارند در نتیجه قدرت دخل و تصرف نیز از آنها گرفته شده است. لذا می فرماید: «وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ * إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعزُونَ *» شیاطین این قرآن را فرود نیاوردند * و ایشان را نسزد و آنها نمی توانند * به درستی که ایشان از دور نگاه داشته شدگانند * شعراء / ۲۱۰ تا ۲۱۲»

۴- قرآن در برابر کسانی که به تأثیر شخصیت پیامبر در تولید قرآن قائل بودند و آیات را، شعر گونه و از تولیدات شخص پیامبر می دانستند موضع گیری کرده و با طرح مسأله «تحدی و مبارزه طلبی»، آن را فرود آمده از آسمان می داند و از آنها می خواهد چنانچه گمان می کنند، قرآن تولید پیامبر است، آنها هم که همچون پیامبر، بشرند، دست به دست هم بدهند و سوره هایی مانند آن بیاورند تا بشری بودن متن روشن شود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ . فَإِنْ لَمْ تَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ يَا مِی گویند: این قرآن را خود او ساخته است. بگو ده سوره ساختگی همانند آن بیاورید ، و اگر راست می گویند برای این کار ، هر کس از غیر خدا را می خواهید فرا بخوانید . چنانچه به شما پاسخ ندادند ، بدانید که آیات نازل شده قرآن ، به علم خداست. هود / ۱۳ و ۱۴ « بدیهی است که شخصیت پیامبر نیز یکی از مصادیق « دون الله » است که مخالفان برای مقابله با قرآن ، می توانند از او نیز استمداد جویند تا اثبات کنند که منشأ و خاستگاه قرآن ، نفوس بشری است . اما قرآن که به ناتوانی بشر ، در آوردن « همانند آن » اطمینان دارد ، در انتهای آیات ، منشأ و خاستگاه آن را « علم خداوند » معرفی می کند . شخصیت پیامبر در مساله « پیامبر شدن » ، و حتی در تعیین « زمان ارتباط و حیاتی » ، هیچ دخالتی نداشته است . درباره شأن نزول آیه تغییر قبله آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل گفت : دوست دارم خداوند مرا از قبله یهود به سمت دیگری منصرف نماید ، و منظورش کعبه یعنی قبله ابراهیم بود . جبرئیل گفت : من نیز همچون تو از پیش خودم اختیاری ندارم ، از پروردگارت درخواست کن تا ترا از قبله یهود به سمت قبله ابراهیم برگرداند. سپس جبرئیل بالا رفت و رسول خدا پیوسته چشم به آسمان می دوخت تا اینکه جبرئیل نازل شد و آیه ۱۴۴ بقره را فرود آورد که می گوید : « قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّينَاكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... نگاه های انتظار آمیز تورا به سوی آسمان می بینیم ، اکنون ترا به سوی قبله ای که از آن خشنود می شوی می گردانیم پس روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان. » (نیشابوری/۳۲)

در عصر نزول ، عده ای که از قرآن تلقی بشری داشتند ، گاهی آن را از جنس شعر به شمار می آوردند و گاهی آن را سجع معرفی می کردند ، و با این ادعاها ، تلاش می کردند آسمانی بودن منشأ و خاستگاه قرآن را نفی کنند ، لذا قرآن تأکید می کند که آیات نارل شده ، از جانب پروردگار جهانیان است و با تندی زایدالوصفی هشدار می دهد که اگر پیامبر ، گفتاری برآمده از نفس خویش را به عنوان « قول خداوند » تلقی می کرد ، او را به شدت تنبیه می کردیم : « وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ . وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا

تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ حَاجِزِينَ. و این، گفتار شاعری نیست، که کمتر به آن ایمان دارید. و گفتار کاهنی نیست که کمتر از آن پند می‌گیرید. پیام فرود آمده ای از جانب پروردگار جهانیان است. و اگر او (پیامبر) پاره ای گفتارها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم و رگ قلب او را پاره می‌کردیم، و هیچ یک از شما مانع از آن نمی‌شد. الحاقه / ۴۱ تا ۴۷ « خداوند در این آیات روشن ساخته که اگر پیامبر چیزی بیاورد که ما نگفته ایم، او را خواهیم کشت (زمخشری / ۴ / ۶۰۷) و این به معنای این است که پیامبر در ابلاغ پیام صادق است و اگر از پیش خود گفتاری غیر از آنچه به او القاء شده است را ارائه می‌کرد، خداوند او را از بین می‌برد. (سید بن قطب / ۳۶۸۹)

موضع شخص پیامبر در ارتباط با پدیده الهی قرآن، بهترین شاهد بر نفسی نبودن متن قرآن است. و انفصال تام میان ذات تلقین کننده خداوند از بالا و ذات دریافت کننده خویش از پایین را به روشنی ادراک می‌کرد (حکیم / ۱۵۷). قرآن چهره محمد را به عنوان یک چهره فرمان بردار معرفی می‌کند که در حوزه وحی هیچ اختیاری ندارد و در صورت عصیان از خدای خویش می‌ترسد. قرآن می‌فرماید: «وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي. إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ أَنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ عَظِيمٌ» نگاه که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود کسانی که امید به دیدار ما ندارند می‌گویند: قرآنی جز این بیاور و یا آن را تغییر ده، بگو: مرا نمی‌رسد که از پیش خودم آن را تغییر دهم. من جز از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، من اگر نافرمانی کنم از پروردگارم نسبت به عذاب روز رستاخیز بیمناکم یونس / ۱۵ و ۱۶»

۵- تفاوت عمده دیگری که میان دریافت وحیانی پیامبر اسلام با شعر و عرفان وجود دارد این است که پیامبر اسلام در تجربه اتحادی خود، هر چند به کشف تام دست یافت و آیات آسمانی قرآن را از عالم فرشتگان دریافت نمود (زرکشی / ۱ / ۲۲۹) اما پس از بازگشت بر اساس گفتمان رایج و در قالب زبان بشری و با معیارهای معنا شناسی مردم

سخن گفت و به این وسیله توانست با گفتار، افکار و افعال خلاق خود، واقعیت های عینی جهان را دریابد و تاریخ بشری را تحت تأثیر قرار دهد. این وضعیت دوگانه، مهم ترین تفاوت کشف پیامبرانه را با کشف عارفانه به نمایش می گذارد. امادر تجربه های عارفانه مرد باطنی پس از رسیدن به «تجربه اتحادی» به هدف نهایی خویش دست یافته است و هیچ گونه علاقه ای برای بازگشت به این جهان در وی مشاهده نمی شود و در آن هنگام که بنا بر ضرورت باز می گردد، بازگشت او برای جوامع بشری منفعتی ندارد (اقبال لاهوری/۱۴۳) عارف در تجربه اتحادی خویش نه تنها از اجزای مختلف زندگی اجتماعی که از خویش نیز غایب می شود. (غزالی / ۵۲) لذا در هنگام بازگشت، به دلیل عدم توجه به دو گونه حالت پیشین و پسین، و تفاوت عالم تجلی که غایب از خلق و خویش است با عالم طبیعت، سخنانی بر زبان جاری می کند که شناسه های آن منطبق بر حالت تجربه اتحادی اوست و بیان آن در قالب زبان و گفتمان جوامع بشری است، در نتیجه گفتمان او را با مشکلات و نگرانی های بسیاری همراه می کند (همان/۱۲). ابن عربی در فتوحات مکیه نقل می کند که در هنگام نوشتن خطبه فتوحات، محمد (صلی الله علیه و آله) را دیده است (حامد ابوزید/چنین گفت ابن عربی/۱۲۷). و روزبهان بقلی در توصیف مکاشفات خود می گوید: «در ایام جوانی شبی به نماز مشغول بودم، حق سبحانه با زیباترین صورت از پهلوی من رد شد. او در صورت من خندید و نافه مشکی به جانب من افکند» (روزبهان/۱۴۸) این گونه بیان عارفان که آکنده از نماد و اشاره درباره حقایق معرفتی نسبت به عوالم برتر است و قابل انطباق بر عالم طبیعت و گفتمان جوامع بشری نیست، بر زبانی غیر از زبان رایج در میان انسان ها استوار است و زبان مخصوص به خود دارد. مقایسه این گفتمان با گفتمان پیامبران، منحصر به فرد بودن تجربه های پیامبران را به نمایش می گذارد.

استدلال های قرآن مبنی بر عدم دخالت پیامبر در تولید آیات

قرآن برای اینکه مردم گمان نکنند آیات الهی برخاسته از نفس پیامبر است و احیاناً جنبه بشری و فرهنگی دارد، به استدلال منطقی و بیرون دینی نیز می پردازد

واثبات می کند که چینش کلمات قرآن و معانی و مفاهیم گنجانده شده در قالب نوشتاری آیات، به گونه ای است که آن را از هرگونه اتهام بشری بودن مبرا می سازد :

۱ - قرآن و شخصیت امی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

درس ناخوانده بودن پیامبر اسلام و عدم آموزش رسمی و کلاسیک در حوزه ادبیات و علوم حاکم بر جامعه آن روز عربستان و جهان، و نیز عدم ارتباط او با مکاتب علمی و ادبی عصر نزول، زمینه هایی است که قرآن از آنها استفاده می کند برای رد قول کسانی که آیات را قول و گفتار خود پیامبر می دانستند و او را فاعل و تولید کننده قرآن به شمار می آوردند. مفاهیم قرآن از نظر سطح ادبی و علمی به گونه ای است که باذهنیات و تجربیات یک عرب درس ناخوانده که تنها به داد و ستدهای معمول اجتماعی عصر خویش پرداخته آنچنان فاصله دارد که جای هیچ تردیدی برای غیر بشری بودن متن بر جای نمی گذارد. لذا قرآن می گوید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِارْتَابِ الْمُبْطُلُونَ» و پیش از این تو هیچ کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی را نمی نوشتی، و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک و تردید می افتادند. عنکبوت / ۴۸»

آیه شریفه در مقام اقامه حجت بر حقانیت قرآن است، و می خواهد اثبات کند که این کتاب از ناحیه خدا نازل شده است (طباطبایی / ۱۶ / ۲۱۹) به همین لحاظ در عین اینکه حقایق در اختیار پیامبر گذاشت که هیچ انسانی به آن دست نیافته است و او را در کمال عقل و فهم قرار داد شرایط اجتماعی او را به گونه ای تقدیر نمود که با هیچ خطی آشنا نشود تا غیر بشری بودن متن قرآن آشکار شود (فخر رازی / ۱۵ / ۳۸۱)

دکتر بوکای نویسنده مسیحی که با نگاهی علمی وارد متن قرآن شده است، پس از تطبیق آیات قرآن با دستاوردهای علمی دنیای معاصر، مطالب قرآن را در سطحی ارزیابی می کند که نه تنها درس ناخوانده بودن پیامبر اسلام بلکه بشر بودن پیامبر را دلیلی بر این امر می داند که مضامین و محتوای قرآن نمی تواند برخاسته از ذهن بشر قرن هفتم میلادی باشد. وی می نویسد: « نکاتی که از جنبه علمی در قرآن مورد ملاحظه قرار می گیرند، این نتیجه را به دست می دهد که تصور این مطلب ممکن نیست که بشری در قرن هفتم

میلادی توانسته باشد در باره موضوعاتی متنوع، به عرضه افکار و معانی و ایده هایی پردازد که با مفاهیم دوره خودش سازگار نباشد، اما با اطلاعات و مطالبی مطابقت نماید که قرن ها بعد اثبات می گردند. به نظر من، این کتاب یعنی قرآن، مبدا و منشا بشری ندارد. «(بوکای/۱۷۴)

۲- وجود اختلاف در متون بشری

قرآن تاکید می کند که متون بشری پیوسته با اختلاف در متن و تفاوت در سطح معنا، و تضاد یا تناقض در گزاره ها مواجه است اما از آنجا که آیات قرآن منشا و خاستگاه بشری ندارد و برخاسته از علم خداوند است لذا از این نقص میراست و در آیات آن هیچ گونه اختلافی مشاهده نمی شود: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا شَدِيدًا آیا در قرآن تدبر نمی کنند. چنانچه از جانب غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیاری می دیدند. نساء / ۸۳»

علامه طباطبایی در توضیح این استدلال قرآن می نویسد: «هیچ انسانی نیست که مشاهده نکند هرروز عاقل تر از دیروز است. هر عملی یا صفتی که از او ناشی می شود یا تدبیر و رایبی که دارد در مرحله بعدی محکم تر و متین تر از مرتبه اول است. حتی کاری که امتداد وجودی جزئی داشته باشد مثلاً نوشته ای که نویسنده می نویسد یا شعری که شاعر می گوید و .. در همه اینها می بنیم آخرش بهتر از اول، و قسمت هایی از آن بهتر از قسمت های دیگر است. پس یک انسان در امور نفسانی و در کارهایی که انجام می دهد سالم از اختلاف نیست. این یک ناموس کلی است که در انسان و کائنات مادون او که همگی تحت سیطره تحول و تکامل عمومی هستند، جاری است.» (طباطبایی / ۳۱/۵)

۳- تأخیر در نزول وحی (فترت وحی)

مورخان نوشته اند که وقتی نخستین آیات بر پیامبر اکرم نازل شد برای مدتی که بین سه روز تا سه ماه اختلاف نظر است، نزول وحی قطع گردید که از آن به دوره ی فترت نام می برند (حجتی/۳۶). خود قرآن نیز در سوره والضحی به قطع مقطعی وحی اشاره می کند

که سبب شده بود از یک سو مخالفان و منکران وحی به سرزنش پیامبر پردازند و از سویی در شخص پیامبر نیز نگرانی هایی حاصل شود. لذا می فرماید: « مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ پرور دگارت ترا وانگذاشته و دشمن نداشته است. والضحیٰ/۳. مفسران گفته اند به مدت پانزده روز یا بیست روز و یا چهل روز وحی قطع شد و مشرکان شایعه سازی کردند که خداوند، محمد را رها کرده و او را دشمن می دارد که وحی خود را از او قطع کرده است. به دنبال این جریان سوره والضحی نازل شد و شایعات مخالفان را از بین برد. (طبرسی/۱/۳۳۵) این جریان نشان می دهد که شخصیت پیامبر، دخالتی در زمان نزول وحی و چگونگی آن نداشته است.

قرآن و ارتباط آن با فرهنگ قومی پیامبر

نگاهی گذرا به تاریخ اسلام نشان می دهد که قرآن، نه تنها متن خود را به فرهنگ جزیره العرب وابسته نکرده که خود به فرهنگ سازی بی سابقه ای اقدام نموده و تغییرات اساسی در فرهنگ عصر نزول ایجاد کرده است، به گونه ای که با بسیاری از رفتارهای آن عصر از قبیل تحقیر زن، رواج فحشاء و شراب خواری، زنده به گور کردن دختران، ارتباط بر مبنای پیوند خونی، عصبیت قبیله ای و قومی و... مبارزه کرد و مسلمانان را به از بین بردن چنان آداب و رسوم فرا خواند. این شیوه فرهنگ سازی قرآن، سبب شده تا هم فرهنگ عربی و هم سایر فرهنگ هایی که مردم آن، اسلام را پذیرفته اند و از روشنایی وجود آیات حیات بخش آن بهره برده اند، به شدت تحت تاثیر فرهنگ قرآن قرار گیرند و در سایه این تاثیرپذیری، به بستری جدید در جهت ایجاد فرهنگ و آداب و رسوم انسانی دست یابند.

محمد هادی معرفت که بر تاثیرناپذیری قرآن از فرهنگ عصر نزول تاکید می کند، چنین می نویسد:

«برخی از نویسندگان معاصر کوشیده اند تا قوانین اسلام از جمله مساله طلاق را متأثر از فرهنگ زمان، و از احکام امضایی سنت های زمان معرفی کنند و نه از احکام تاسیسی. ما می پرسیم: آیا اسلام در احکام نخستین خود، حتی به صورت جزئی به سطح فرهنگی آن

زمان تنزل کرده و خواسته است با مقتضیات زمان همراه باشد تا در نتیجه با تغییر زمان، تکامل یابد؟ هرگز! به ویژه قوانینی که با صراحت در قرآن آمده چنین نیستند. اسلام، فرهنگ جدیدی آورد تا سنت های جاهلی رایج در آن روزگار را کنار نهد و لباس جاودانگی ببوشد، حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام است (اشاره به روایتی دارد که کلینی نقل کرده است. کلینی، ۱/ ۵۸ و ۱۱۹) مگر در مواردی که حکم از تدابیر سیاسی همان وقت بوده باشد. فقط در مسائل سیاست و کشورداری طبق اوضاع کشور خودشان عمل کرده است. (معرفت / نقد شبهات پیرامون قرآن/ ۲۹ و ۴۰) بررسی محتوای آیات و مقایسه آن با فرهنگ حاکم بر جامعه عصر نزول نشان می دهد که قرآن، نه تنها به تایید فرهنگ جاهلی پرداخت که با آن به مبارزه برخاست. اقبال لاهوری به نقل از یکی از مورخان تمدن تاکید می کند که اصولاً تغییر حرکت جهان به سوی تمدن، مقارن با زمانی است که دین اسلام بر صحنه جهان آشکار شد. وی می نویسد: «چنان می نمود که تمدن بزرگی که برای ساخته شدن آن چهار هزار سال وقت صرف شده بود، در شرف تجزیه و تلاشی است ... تمدن، همچون درخت عظیمی که برگ های آن بر جهان سایه افکنده و شاخه هایش میوه های زرین هنر و دانش و ادبیات را به بار آورده بود از تنه به لرزه افتاده و دیگر شیره احترام و تقدیس، آن را زنده نگاه نمی داشت، بلکه تا مغز پوسیده شده و طوفان جنگ ها می خواست آن را از جا بکند، و تنها با ریسمان هایی از آداب و عادات و قوانین قدیمی برجای خو باقی مانده بود و بیم آن می رفت که هر لحظه با کوچکترین حرکتی بشکند و فرو ریزد. آیا هیچ فرهنگ عاطفی وجود داشت که در کار دخالت کند و بار دیگر نوع بشر را به وحدت بخواند و تمدن را نجات بخشد؟ لازم بود که چنین فرهنگی از نوعی دیگر باشد» (اقبال لاهوری / ۱۶۶) نویسنده تعجب می کند که چنین فرهنگ تازه ای، در آن زمان که نهایت نیازمندی به آن وجود داشت، از جزیره العرب برخاسته است. (اقبال لاهوری / ۱۶۷)

متون بشری بر پیشینه های علمی، فرهنگی و فکری نویسنده متن مبتنی است لذا تاثیرپذیری نویسندگان و گویندگان متون بشری از فرهنگ خویش، اجتناب ناپذیر است اما

متن الهی قرآن، از آسمان فرود آمده و در نتیجه نازل شده بر زمینه های فرهنگی عصر نزول است، در نتیجه نه تنها از آن فرهنگ تاثیر پذیرفته که برای تاثیر گذاری بر آن فرهنگ نازل شده است، و می خواهد آن فرهنگ را از اساس و پایه تغییر دهد.

مواجهه اسلام با فرهنگ عربی

شریعت اسلام در هنگام رویارویی با فرهنگ و آداب و رسوم عرب های زمان نزول، چهار گونه برخورد داشت: ۱- سیره ممضاه: یعنی آن دسته از عادت هایی که با عقل و عدل سازگاری داشت و در میان اعراب نیز رایج بود، آن را امضاء نموده و تایید کرد و در واقع بر روی آنها صحنه گذاشت هر چند قیود و محدودیت هایی در آن ها جعل نمود، مانند حلیت بیع

۲- سیره مردوعه: یعنی روش ها و رفتارهایی که در میان اعراب رواج داشت اما شریعت اسلام با آن مبارزه کرد و مردود اعلام کرد.

۳- سیره غیر مردوعه یعنی روش هایی که مربوط به امور عادی زندگی است و از سوی شارع به طور مستقیم درباره آنها اظهار نظری صورت پذیرفته و نه آن را امضاء کرده و نه رد کرده است.

۴- سیره تاسیسی: شریعت اسلام به تاسیس برخی احکام و دستورالعمل های زندگی اقدام کرد که پیش از آن در فرهنگ مردم آن دیار وجود نداشت. (محمدی/۳/۱۶۰)

قرآن، علاوه بر اینکه به طرح فرهنگ جدیدی اقدام نمود، خود یک دستگاه معنا شناختی جدید را نیز پی ریزی نمود که نه تنها مبتنی بر فرهنگ عربی نیست بلکه واژه هایی که گستره معنایی چندانی نداشتند را از ادبیات عرب اخذ کرده و آن را در دایره معنا شناختی جدید خود قرارداد و بار معنایی و محتوایی گسترده ای بر آن حمل کرد، به گونه ای که از معنای اولیه خود خارج شده و در معنای جدید دستگاه واژگانی قرآن حقیقت یافت. آنچه در اصطلاح اصولیین «حقیقت شرعی» نام گرفته است، بیانگر همین شیوه رویکرد قرآن به واژه های عربی است. حقیقت شرعی آن است که شارع، واژه ای را از تنگنای معنای لغوی آن بیرون می آورد و در دستگاه واژگانی خود وارد می نماید و معنای

جدید و گسترده ای به آن می دهد، به گونه ای که معنای جدید، برای آن واژه، معنای حقیقی به شمار می آید و معنای اولیه آن به عنوان مجاز محسوب می شود مانند واژه صلوه که در اصل لغت به معنای «دعا و خواندن» آمده است اما شریعت اسلام این واژه را به دستگاه واژگانی خود وارد کرده و در کنار واژگان «الله، ایمان، اسلام و روزه» قرار داده و معنای جدیدی به آن داده که «انجام مناسک مخصوص در برقراری ارتباط میان انسان با خداوند» به شمار می آید. (حیدری/ ۲۴) لذا این رویکرد اسلام به واژگان عربی نه تنها به معنای تاثیر پذیری قرآن از آن فرهنگ نیست بلکه تاثیر گذاری بر فرهنگ عربی و حتی دستگاه واژگانی عرب نیز به همراه داشته است.

توشیهیکو ایزوتسو با اثبات تاثیر گذاری شگرف اسلام بر فرهنگ عربی می نویسد: «هنگامی که پیامبر اسلام اظهار داشت که این خدای برتر (الله) نه تنها برترین خدا به صورت نسبی، بلکه خدای برتر به صورت مطلق و نیز یگانه است، نظام ارزشی کهن دینی سخت در معرض خطر قرار گرفت. اگر بنا بود اعراب تعلیم جدید را بپذیرند، لازم بود وضع موجود تغییر کلی پیدا کند و تاثیرات آن نه تنها در زمینه محدود اندیشه دینی بلکه در همه نواحی زندگی فردی و اجتماعی احساس می شد و تحت تاثیر آن قرار می گرفت. بنابراین مایه تعجب نیست که نهضت اسلامی با معارضه سخت رو به رو شد و این معارضه بلافاصله در پیرامون حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) توسعه پیدا کرد» (ایزوتسو/ ۶) از نگاه این نویسنده، معارضه ها و درگیری های شدیدی که میان کفار با پیامبر ایجاد شد ریشه در تغییر شگرفی داشت که پیامبر در دستگاه واژگانی و فرهنگ مردم آن دیار ایجاد کرد و با برهم زدن آداب و رسوم جاهلی و جایگزین کردن فرهنگ جدیدی به جای آن، جایگاه اعیان و اشراف عرب را به هم زد و از تساوی انسان ها در حقوق مدنی به جای نظام طبقاتی، سخن به میان آورد.

فرهنگ ها در گذر زمان دستخوش تغییر و تحول هستند و گاه می شود که غبار تاریخ به طور کلی آنها را به دست فراموشی می سپارد. حال اگر قرآن، متاثر از فرهنگ عربی بشود در واقع فهم معنای قرآن هم وابسته به فهم فرهنگ عربی خواهد بود. اگر چنین

باشد فهم معنای برخی آیات برای همیشه غیر قابل دسترسی خواهد شد، چرا که فرهنگی که این گونه آیات بر آن مبتنی است ممکن است در گذر زمان از بین رفته و به دست فراموشی سپرده شود.

اصولاً وابسته کردن متن غیر بشری قرآن به فرهنگ عربی، به منفعل بودن خداوند می انجامد که ذات مقدسش از هر گونه انفعالی مبرا است. به ویژه که این متن، پیامی جهانی دارد و مخاطبانش تنها مردم عرب عصر نزول نیستند بلکه «ناس» یعنی تمام مردم در همه عصرها و نسلها مخاطب آن هستند.

کسانی که بر تاریخی بودن متن قرآن تاکید می کنند و تکون متن را در فرهنگ عربی و داد و ستدهای فرهنگی اعراب جستجو می کنند معتقدند قرآن تدریجا و در تناسب با بازیگری مردم نازل می شد و حوادث روزگار در تکوین دین اسلام سهم داشتند و اگر حوادث دیگری رخ می داد، چه بسا اسلام (در عین حفظ پیام اصلی خود) با تکون تدریجی دیگری روبرو می شد و ما با الگوی دیگری و جامعه دیگری که به دست پیامبر ساخته می شد مواجه بودیم. از نظر اینها سوالاتی که از پیامبر می شد و حوادثی که برای پیامبر و مسلمانان رخ می داد در تدوین قرآن موثر است و اگر پیامبر عمر بیشتری می کرد و حوادث بیشتری بر سر او می بارید، لاجرم مواجهه ها و مقابله های ایشان هم بیشتر می شد و این به معنای آن است که قرآن می توانست بسی بیشتر از این باشد که هست. (سروش/بسط تجربه نبوی/۲۰). نتیجه چنین دیدگاهی این است که خداوند را در برابر سوالات و دغدغه های قوم پیامبر منفعل بدانیم، حال آنکه مساله درست بر عکس آن است، یعنی اگر خداوند اراده می کرد که احکام بیشتری را نازل کند، بر حجم قرآن می افزود و به پیامبر عمر بیشتری می داد، نه اینکه اگر پیامبر عمر بیشتری می کرد بر حجم قرآن افزوده می شد. اگر پیامبر عمر بیشتری می کرد بر حجم حدیث نبوی افزوده می شد، نه بر حجم قرآن، چرا که متن قرآن مبتنی بر علم خداوند است نه عمر پیامبر. خداوند اراده کرده است متنی بر پیامبر اسلام فرو بفرستد که برای همیشه پاسخگوی نیازهای اساسی بشر باشد. بنابر این محتوای متن می بایست متناسب با نیازهای فطری انسان نازل

شود تا بر تمام جوامع با همه اختلاف هایی که در فرهنگ و آداب و رسوم دارند، قابل انطباق باشد، نه اینکه مبتنی بر سوال ها و درخواست های یک قوم خاص باشد. قرآن کریم می فرماید: «ان نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم خاضعین . و ما یاتیه من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین اگر بخواهیم معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد. و هیچ تذکر جدیدی از سوی خدای رحمان بر ایشان نیامد جز اینکه همواره از آن روی بر می تافتند» (شعراء ۳ و ۲). آیات این گونه ای که در قرآن آمده است، به دنبال برخی درخواستهای اعراب و یا حتی شخص پیامبر نازل می شد، و روشن می کرد که آیات قرآن مبتنی بر درخواست های قوم و یا حتی بر اساس درخواست پیامبر نازل نشده است بلکه مبتنی بر علم و اراده الهی است. حوادث، اصالت در علت نزول ندارند بلکه بسترهای مناسبی برای نزول احکام الهی به شمار می آیند. آنچه در مواجهه با این گونه آیات ضروری می نماید، همانا تفکیک حادثه از حکم است. اصل حادثه یا واقعه ای که شان نزول نامیده می شود، ذاتی قرآن نیست و می توانست آن حادثه خارجی واقع شود یا واقع نشود و یا به گونه ی دیگری واقع شود. اما قرآن از بیان این وقایع و سوال ها هدفی دارد که بیان یک حکم اجتماعی یا دستور اخلاقی یا تبیین یک واقعیت اعتقادی است که آنها را در ضمن نقل این حوادث بیان کرده است. بنابراین حکم اجتماعی یا اخلاقی یا اعتقادی قرآن عرضی نیست، چرا که در خداوند سبحان انفعال راه ندارد، بلکه این وقایع بستری شده اند برای اینکه پروردگار هستی به تبیین یک حکم ثابت دینی پردازد.

اندیشه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ عصر نزول، به تفاوت ذاتی میان ادیان الهی و نفی روح مشترک و حاکم بر تمام ادیان الهی منجر می شود، حال آنکه بررسی تاریخ پیامبران، مشاهده متون دینی کهن، و بررسی آیات و روایات همگی نشان از اشتراک ذاتی ادیان الهی دارد. تمام پیامبران، پیام روح بخش توحید و یکتاپرستی و آخرت گرایی را در سرزمین وجود انسان ها طنین افکن ساخته اند و آنها را از شرک و کفر باز داشته اند و نخواستند به تبیین و یا ترویج فرهنگ زمانه پردازند. امیرالمومنین (علیه السلام) در سفارشی

به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «پسرم..... اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به نزد تو می آمدند. (سیدرضی، نامه ۳۱)

بنابراین قرآن عهده دار بیان فرهنگ عربی نیست و قالب زبان عربی، تنها پوششی برای معانی و معارف متن قرآن است که دستیابی به آن معانی، با کنار زدن آن پوشش حاصل می شود. و از آنجا که انسان ها برای انتقال معانی از دستگاه واژگانی زبان بهره می گیرند، این مساله درباره هر متنی صادق است، لذا خداوند سبحان نیز به عربی بودن زبان قرآن تصریح نموده است (شعراء / ۱۹۵). در عین حال، چینش حروف و کلمات، و ترکیب بندی عبارت های قرآنی به گونه ای است که آن را از هر متن عربی دیگری ممتاز می سازد و عبارت پردازی های منحصر به فردی ارائه کرده که در فصاحت و بلاغت و معنا رسانی و حقیقت یابی بی نظیر است و از طرفی معنایی که در دستگاه واژگان قرآن جای گرفته اند حقایق برتری هستند که برای بشر از طریق دیگری قابل دسترسی نیست، و این همان معنای اعجاز قرآن است که چنانچه به «تاثیر گذاری فرهنگ عرب بر قرآن» قائل شویم، جنبه های اعجاز آن نیز مورد تردید قرار خواهد گرفت. لذا برای این متن الهی، پوششی از فرهنگ عربی قرار داده نشده و گزاره های آن در تنگناهای فرهنگ عصر نزول جای نگرفته است. چنین متنی، پیامی به بلندای تاریخ دارد و نمی تواند فهم خود را وابسته به فرهنگ مردم یک عصر بنماید، چه اینکه آداب و رسوم اقوام و ملل در گذر زمان از بین خواهد رفت و آرام آرام به دست فراموشی سپرده خواهد شد. لذا اگر متن قرآن مبتنی بر فرهنگ عربی بود، با از بین رفتن برخی آداب و رسوم و فرهنگ عربی، راه های فهم معنای متن قرآن نیز بسته می شد و فهم متن با خلل های بسیار و مشکلات جدی و احياناً غیر قابل حل مواجه می گشت.

قرآن، نه تنها متن خود را به فرهنگ جزیره العرب وابسته نکرده که خود به فرهنگ سازی بی سابقه ای اقدام نموده و تغییرات اساسی در فرهنگ عصر نزول ایجاد کرده است. به گونه ای که با بسیاری از رفتارهای آن عصر از قبیل تحقیر زن، رواج فحشاء و شراب خواری، زنده به گور کردن دختران، ارتباط بر مبنای پیوند خونی، عصبیت قبیله ای و قومی

و.... مبارزه کرد و مسلمانان را به از بین بردن چنان آداب و رسوم فریاد خواند. این شیوه فرهنگ سازی قرآن، سبب شده تا هم فرهنگ عربی و هم سایر فرهنگ های که مردم آن اسلام را پذیرفته اند و از روشنایی وجود آیات حیات بخش آن بهره برده اند، به شدت تحت تاثیر فرهنگ قرآن قرار گیرند و در سایه این تاثیر پذیری، به بستری جدید در جهت ایجاد فرهنگ و آداب و رسوم انسانی دست یابند.

قرآن می فرماید:

«فاعلموا انما انزل بعلم الله بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست» (هود، ۱۴)
در واقع خاستگاه متن قرآن نه فرهنگ عربی که علم خداوندی است که اراده کرده است پیام توحید را از طریق رسول برگزیده خویش به انسان ها برساند.

نتیجه گیری

- ۱- قرآن وحی آسمانی فرود آمده بر نفس پیامبر اسلام است که تفاوت ماهوی با الهام شاعرانه دارد. در وحی دینی ارتباط به صورت عمودی و از بالا به پایین برقرار می شود و متن کتاب آسمانی تنزیل به شمار می آید اما در شعر ارتباط افقی است که نفس شاعر مفاهیمی را به او القاء می کند و یا اینکه ارتباط از پایین به بالاست به این معنا که از درون نفس شاعر برمی خیزد و به او القاء می شود. اما الهام، از نفس شاعر بر می خیزد
- ۲- الهام شاعرانه به درست و غلط آمیخته است زیرا شیاطین قدرت نفوذ در اندیشه ها و دریافت های شاعران و عارفان دارند اما وحی پیامبرانه از درستی کامل برخوردار است و خطا در آن راه ندارد زیرا انتقال پیام در عالم فرشتگان صورت می گیرد که شیاطین در آنجا راه ندارند.
- ۳- حالت شاعرانه اکتسابی است و از طریق ممارست و تمرین حاصل و تقویت می شود اما تجربه پیامبرانه غیر اکتسابی و مبتنی بر اراده الهی است.
- ۴- شاعر در تجربه باطنی خویش در حالت یقین و هوشیاری و آگاهی کامل قرار ندارد اما پیامبر در هنگام وحی کاملا هوشیار است و با علم حضوری و در حالت یقین

کامل، متن حی را دریافت می کند.

- ۵- دریافت شاعر چون از نفس او بر می خیزد مبتنی بر شخصیت فردی و فرهنگ اجتماعی او می باشد اما قرآن از شخصیت پیامبر و فرهنگ عصر او نشأت نگرفته است.
- ۶- ساختار شعری به صورت کلام موزونی است که دارای قافیه است و به صورت نظم بیان می شود اما قرآن به گونه ای است که نمی توان آن را در قالب شعر تعریف کرد. در حقیقت قرآن نه نثر است و نه شعر، بلکه قرآن، قرآن است که نمی توان برای آن اسم دیگری گذاشت. قرآن شعر نیست چون در قالب شعر نمی گنجد، نثر هم نیست چون نظامهنگ حاکم بر عبارت های قرآن، آن را از نثر جدا کرده است. لذا برای اینکه میان قرآن و شعر تمایز ایجاد کنند قافیه در شعر، بدل به فاصله در قرآن شده است. آیه به جای بیت و سوره در برابر قصیده به کار رفته است و حتی کل قرآن را هم در برابر دیوان، مصحف نامیده اند تا از کتاب شعری تفکیک شود.
- ۷- شاعر مبلغ زبان، فرهنگ و قومیت خویش است اما پیامبر اسلام مبلغ رسالت جهانی است. دغدغه فراقومیتی پیامبر را در آیات قرآن به خوبی می توان دریافت.
- ۸- شعر قابل آموختن است. ملکه شاعری به واسطه حفظ کردن اشعار و در پرتو ممارست و تمرین در ادبیات و علوم حاصل می شود اما وحی آموختنی نیست و پیام های وحیانی صرفاً به انتخاب خداوند ایجاد می شود و تمرین و ممارست پیامبر نقشی در فرجه شدن متن وحی ندارد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابوزید، نصر حامد، معنای متن، ترجمه مرتضی کریمی نیا، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۸۰ ش
۳. ابوزید، نصر حامد، چنین گفت ابن عربی، ترجمه خلخالی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۵ شمسی
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن ابن محمد، مقدمه ابن خلدون، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۰۸ قمری
۵. ابن فارس، احمد، معجم المقاییس فی اللغة، دار الفکر، چاپ دوم، بیروت، ۱۹۹۸ میلادی
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ قمری
۷. اقبال لاهوری، محمد، احیای فکر دینی، ترجمه احمد آرام، رسالت قلم، تهران، بی تا
۸. ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۸۱ ش
۹. بوکای، عهدین قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات سلمان، تهران، بی تا
۱۰. حاجتی، محمد باقر، تاریخ قرآن الکریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ شمسی
۱۱. حکیم، سید محمد باقر، علوم قرآنی، ترجمه محمد علی لسانی فشارکی، موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، تهران، ۱۳۷۸ شمسی
۱۲. رازی، فخرالدین محمد، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ قمری
۱۳. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، موسسه اسماعیلیان، تهران، ۱۳۹۲ قمری
۱۴. رمخسری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دارالکتاب العربی،

بیروت، ۱۴۰۷ قمری

۱۵. زرکشی، بدر الدین، البرهان فی علوم القرآن، منشورات المكتبه العربيه، بیروت، ۱۳۹۱ قمری
۱۶. سروش، عبدالکریم، بسط تجربه نبوی، موسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۸ ش
۱۷. غزالی، محمد، الاربعین فی اصول الدین، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ شمسی
۱۸. سید قطب، فی ظلال القرآن، دارالشروق، بیروت، ۱۴۱۲ قمری
۱۹. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ شمسی
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ قمری
۲۲. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ قری
۲۳. کارل و ارنست، تجربه عرفانی روزبهان بقلی، ترجمه کورس دیوسالار، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۳ شمسی
۲۴. مسعودی، علی ابن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه پاینده، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ شمسی
۲۵. محمدی، علی، شرح اصول فقه مظفر، انتشارات دارالفکر، چاپ چهارم، قم، ۱۳۷۶ شمسی
۲۶. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، موسسه انتشاراتی التمهید، قم، ۱۳۷۸ شمسی
۲۷. معرفت، محمد هادی، نقد شبهات پیرامون قرآن، ترجمه حکیم باشی و دیگران، موسسه فرهنگی تمهید، قم، ۱۳۸۵ ش
۲۸. نیشابوری، علی ابن احمد، اسباب النزول، دارالجبل، بیروت، ۲۰۰۱ میلادی